چکیده
این مقاله به بررسی نقش معنایی و واقعیت جامعه، [y’mk’]: jāmāg / yāmak (bē bet [y’mk’]: jāmāg / yāmak-e dah ke barēh) در جمله «این جامعه که می‌بری» می‌پردازد. این جمله خطاب به زندگی در هنگام عروج او به آسمان در کتاب هفتم دی‌سکر آسدس. این پرده بر نیازهای تاریخی و کاربرد واقع جامعه در مروارید گورنالی (مسد ۳) یا ۱۴۰۱ از گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی (پارسی) انجام شده است. واقع جامعه در این زبان بر عهده نیازهای تاریخی و کاربرد واقع جامعه در مروارید گورنالی (مسد ۳) یا ۱۴۰۱ از گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی (پارسی) انجام شده است. واقع جامعه در این زبان بر عهده نیازهای تاریخی و کاربرد واقع جامعه در مروارید گورنالی (مسد ۳) یا ۱۴۰۱ از گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی (پارسی) انجام شده است.

کلیدواژه‌ها: جامعه، جام، زندگی، دی‌سکر

mafakher2001@yahoo.com

۱- دانش آموخته دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۷/۷
تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۷/۱
بنا بر گزارش کتاب هفتم دیکرد (۳، ۵۱-۲۰، ۱۰۰۱: II.۲۶-۲۲)، گذشته سی‌سال از زایش زردشت، هنگامی که او در رودخانه هومیگان آب بر می‌دارد و از آن پایی بیرون می‌گذرد، امشاسبند بهمن به او می‌گوید:

ای زردشت سپیمان.

bê ët [y’mk’]: jâmag / yâmak-ê dâh kê barêh

این «جامگ» را که (با خود) می‌برد، بده تا آن کسی همسخی کنیم که تشو را آفریده، آن کسی که مرا آفریده، که افرادی بخش‌ترين می‌توانند و نیک‌ترین موجودات است و من سخن‌گوی او هستم، من که بهمنم... یعنی پیام‌آور، یا هستم، یعنی گاه زردشت چنین اندیشید که، نیک است آن آفریدگاری که از این پیام‌آور بهتر است. اگه گه آن دو، بهمن و زردشت، به همراهی هم رفتند، بهمن پیش و زردشت پس (آمزگار_ تفصیلی، ۱۳۷۵: ۸۴۸-۴۰۰، ۱۹۷۶) در ادامه (دیکرد: ۶، ۵۵-۵۷، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۳۶۵-۱۳۶۴). (آماده‌سازی: هنگامی که زردشت به هم‌سخی اورمزد رفت، اورمزد او را از ماده‌دوی که در شکل یک زن به قصد فریب به سوی ای آمد، آگاه کرد که پس از آن:

زردشت به جهان مسکونی و دارای گوسفند رفت تا (مردم جهان مادی را تشویق کند) که به دین روی آوردند. آن‌گاه بسیاری آن دژه که در نزدیکی «جامگ» نشسته‌بود، رفتند. همان «جامگی» که جن بهمن او را به همسخی با اورمزد می‌برد، زردشت آنها به‌بیان (آمزگار_ تفصیلی، ۱۳۷۵: ۴۴، ۱۳۷۵: ۴۴) در ادامه (دیکرد: ۶، ۵۵-۵۷، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۳۶۵-۱۳۶۴).

تلاش این مقاله، یافتن معنای واقعه «جامگ» یا ترجیه‌ی به کاربرده‌ای آن در زبان گوراونی از گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی (بلوچی، ۱۳۸۳: ۴۱۴، ۵۴۴، ۵۵۵; ۲۰۰۵: ۲۰۰۰-۲۰۰۱: ۲۰۰۰-۲۰۰۱) است. این زبان دارای ادبیات غنی و گسترده‌ای از سده‌های نخستین هجری تا به امروز است. (Minorsky, ۱۹۴۲: ۸۹-۱۰۰; ۱۳۷۵: ۲۰-۲۲۰)
پیشینه پژوهشی

پهلولو دانان و ازّه جامگ» را به دو شکل معنی کردند:

1- جام: ظرف
   - موله (۲۵، ۱۹۷۷: ۴۰)
   - آموزگار تغییر (۱۳۷۵: ۸۴-۹۴)
   - رضی (۱۳۸۴: ۱/۱۰۳).

۲- جامه؛ لباس
   - وست (۱۸۹۶: ۷۴۳-۶۰۰; ۷۴۶-۵۷)
   - سنجانا (۱۸۷۴-۱۹۲۵: ۷۴۳-۶۰۰)
   - نیبرگ (۱۹۷۴: ۲۲۱-۲۲۶)
   - بونکر (۱۳۳۸: ۹۴-۹۵)

واژه‌شناسی تاریخی

۱- جام

یام‌وـ پاکیا / یاما

جامع، وازدارای ویستاوی (وندیاد: ۸۵) است که به صورت یاما به کار رفته است. (Bartholomaei, ۱۲۸۶، ۱۲۸۸، ۱۲۶۸: ۱۶۷۱-۱۶۷۸)

Nyberg, ۱۹۷۴: II. ۴۶

- jāmag / yāmak i dusīn(Dinkard, Madan, ۱۹۱۱: II.۶۲۵-۶۲۶)

(Bailey, ۱۹۷۹: ۶۸; Shaked, ۱۹۷۹: ۶۸)

- یام جامگ-ە stad u-ش awiš mist u-ش guft kā

پوروشکب یک چشمه از پیش از بهای دویست و شصت و دو (همان: ۱۲۰). این جامی در گذر از زبان پهلوی به فارسی دری به جامه دبیرگران شده و جامه در معنای عظمت، صرایح و کوثر (برخوان قاتل، ۱۳۸۵/۲۰۰) کاربردهایی دارد:
- زه رستقی آن بیت ز گنگ هر روزی ۴۰ جمجمه آب رسیده خونر زده ساغر
(فرنیزه، به نقل از ده‌ریزه، ۱۳۸۵/۲۱۰)
- هر جامه پیش‌باز را کی از آبی‌های خود، بپوشاند.
- آب را به جامه‌ای اندر کنند.
- به یکی جامه مسیب اندر کنند (بخاری، ۱۳۷۱: ۱۶۱، ۱۶۶، ۲۸۴).
- یک ایوان همه جامه رود و می ۴۸ پاره‌ده از پاپ و اهوان ز و ی
(فردوسی، ۱۳۸۶/۱: ۲۵۸/۱۳۸۶/۲۳)
به مردان به خندیده همی روز رزم هم از جامه می به هنگام برم
(همان: ۵/۲۱۸/۲۱۸)
کاربرد این وازه در معنای عظمت به صورت علائمی در زبان پهلوی و جام در
(۱۳۸۵/۱۸۰) کردن، فارسی و فارسی آدامه به‌اختصاص:
- کی یام اتون نیکاک پات خوتابی نشیت کرتان (دینکرد، مداد، ۱۹۱۱: II.
۶۴۲:۱۳)
Mole،
- معنی در فرانسه‌ای جامه چینین زیبا بازد ساخت (آموزگار- فرض، ۱۳۷۵: ۱۰۰؛
۱۸۷:۵۸)
- ud pas avêšän dën dastvarân may ud mang i Vîštaspân sê jâm i zarrên purk kard.
- پس دستوران دین سه جام زیبی می و منگ گشتاسبی پر کردن (دارایی‌نامه، ۲: ۱۵).
- hân yâm apâk past hamist hac dast i artaxšër ò zamîk òpât.
- آن جام با پست همگی از دست ارشدیر به زمین افتاده (کناره‌نامه ارشدیری، ۱۳۸۵، پایه‌کن: ۱۱).
- جسوراهای ادبی (دبیرات و علم‌نامه معاصر)
- نمونه‌ای از متن کورانی:

jām-i marg ... ward-in.

- جام مرگ را ... نوشیدند (کتابخانه یاری: ۱۴۳).

- min jām-i Jamšē ma-girū wa čān.

- من جام جمشید را می‌گرم به دست (بیژن و مربی: ب ۴۶۲).

در شعری به زبان کورانی از قرن سوم هجری دو وارزه جامک [جامک] و جام به کار رفته است که تفاوت معانی عمده‌ای میان آنها دیده می‌شود؛ جامک در معناي کوزه و جام در معناي پیاله:

پیاله:

bābā Hātam

بابا حاتم مرمو

marmū:
sāqi may, sāqi jām-e may

ساقی جام می، ساقی جام می

jām-e

پریم باور، ساقی جام می

parēm bāwarā, sāqi jām-e may

jaw may-y kōna, pay rēsem sāday

جو می ی کونه، پی ریسم سادی

bidar pēm jām-e, ja jāmak-iy kay

بدر بیم جامی، جه جامکی کی

(دوره بهپور، چاب عکسی از روز نسخه خانقین ۳ ص فی صاده، ۱۲۶۳: ۹۲).
چو خون جامه به جام اندردن فروریزی، هوای ساغر صهیا کند دل ابادل
(منجیه، به نقل از دهبختا: 104/7، 2). همچنین ساخت گوناگون جامه به معنای آینه (شرفتکندی: 1385: 180) در زبان‌های گورانی، کردی و گویش‌های همانان گوناگون آن کاربردی روزمره دارد.

2- جامه

Nyberg, 1974: II, [y’mk’]: jāmag  / yāmak
واژه "جامه" در زبان پهلوی به صورت های
46 در مینیا بایاس به کار می‌رود:
- xvarišn ud jāmag i mardōmān i āvān dād.

خوراک و جامه به مردمان جهان دادن/ردایافته‌همه: 15. 2.
- Pāpak framūt ku tāk dast i yamak, patmōcan i xvatāywār...

پایه فرودن که تا دست جامه و یوشاخ خدای وار به‌یاه‌آوردند (کارنامه/اقدام ایرانیان: 1941).

جامه در زبان گورانی معنی گسترش‌های دارد، اما معنی مورد نظر نگارنده، "پیکر و قابل بانسانی" است. با بر نامه سرانجام/دروان گورانی، "جامه" به معنی پیکر و قابل بانسانی است.

چنانچه به تکامل برسد، نور و فروردین الیه در آن تجربی می‌کند و به پایه مظهرت می‌رسد و هر

واژه جامه در مونت گورانی معنی عرفانی پیچیده و رازآمیز دارد، اما از دیدگاه وارگانی
به معنای تن و جسم به کار می‌رود:
- mērdān jāma šān, čā yax bī hilāk.

- مردان جام‌هایشان (در) آن بخ هلاک شد (یرنده مردان در آن بخ هلاک شد) (حسینی: 1382: 14).

- bī wā taxt-ē yax, mērdān yak za bard,
naw saxt-ē sardū, ki jāma-šān mard.

- چهان جامه، بخ که تخت یخ، مردان هرکی ز سرمای (چهان به تختی بخ تبدیل شد. مردان
همکشمان از سرمای)، در سخت‌نمایی که تن‌هایشان مرد (در سرمای سختی که تن‌هایشان
مرد) (همان: 15).
- jāma-y āfənān, yūrtīš bū jārī.
  جامع هفتان، پیکر شد جاری (پیکرهای کالبد هفتان نمايان شد) (همان: 260/بارگه).

- wa jāma-y bašar soltān Sahāk-wār...
  در جامع بشر سلطان سحاکوار (همان: 149/کلام هفتان، پندا).

- wil-i sargardān, wa jāma-y bašar.
  ول سرگردان، در جامع بشر (همان: 277/کلام کماکن، پندا).

- bilā-m bilā-n pay jāma-w ḥiwan-ān.
  بغلارم برونده پیکر حیوانات (دوره برزنیه: پندا).

- ma-mālā jāma-w jasat-w mūdarārā.
  مالی پیکر و جسد و مردادی را (کتچینه باری: 188).

- همی تیر بارانش کردند زود
  به آن جسم او تیر کاری نیود
  به دریا یا پیشنهاد خاکستر
  (جیخون آبادی، 1361؛ ب؛ 133.5025).

در این حال و این جامع و این روان به قانون آیینی حق این زمان
  (همان: 149).

- طلوع کرد دانش در آن بارگاه
  به آن جامعة طلوع شد مهبهمان
  از او گشت روش زمین و زمان
  (همان: 260/10-35).

- mā-warō wa rāy, yārī pāk jām-ān
  نارو wa rāgay, gāmrā- w xatāw-ān.
  (ما را) می یارد به راه پاراکان (خداوند).

- نمی یارد به راه گماهان و خطاکاران (حسینی: 1382/بارگه: پندا).
- ا‌و‌س‌ا Yādīgār, jām-im Frāmarz.

- آن‌وقت یادگار (بودوم)، یپکرم فرامرز (بود) (همو: ۴۴۵/ دوره هفتتاره: بند ۱۷).

بمنادی چنین تا به‌جنگ‌دین ایام
نشد روح نازل در آن جسم و جام
که نا آخیر از امر ذات احشاد
(جیحون آبادی: ۱۳۱۳، ب: ۹۰-۹۱)

پس‌ا‌زد اکبر ذات خاورنگار
به جام به‌اندر این روزگار
(همان: ب ۳۲۵)

به جام دگر بار کردی ظهور
دوباره دلش گشت روشین به نور
(همان: ب ۸۷۸)

که بویدی یکی ذه در جام او
یکی مورد بویدی صلی نام او
(همان: ب ۹۳۸)

که نا روح گیرد به جامش قرار
بی‌بند وصال جهان کردنگار
(همان: ب ۹۵۱)

که در زبان پهلوی به معنای paymōzan [ptmwcn] و paymög [ptmwg] واژه‌های مانند گرامی و دستنویس ت ۳۲-۲ در معنیان کالبد و تن نیر به کار می‌رود (۵۰۱: ۱۸۴۳).

Menasch, ۱۳۸۱: ۱۶۰; و Sanjana, ۱۳۸۱: ۱۶۰; و Sanjana, ۱۳۸۱: ۱۶۰;


- ka ḏgil-paymōgīh ud stī ī gētīgīg paydāgīh frēstīhīst...

هنگامی که [زدشت] فرستاده‌شد تا در جامه خاکی (به صورت انسان و وجود گیتی) (این جهانی) متعلقی شود... (آموزگار - تفاضلی: ۱۲۸-۲۹).
ترکیب گیل-پمودیگ (جامه گل / خاک) برای استب تا ترکیب گام خاک ( = جامه خاکی) در زبان گورانی به معنای کالبد انسان:

ولی کس ندای جهـان‌دارم
نماهنگ شود در بشر مظهر
و لیکن به هر جامه زان دونده
شوم آشکارا در آن جام خاک
(جهن آبادی: ۱۳۶۱: ب. ۸۵-۵)

چو گفتار ایشان به پایین رسید
پس آنگه خداوند حیٔ مجید
نژول کرد ذاتیت به آن جام خاک

pat ān kanārak ut kayan xʷa’arrah [TYN’ klp'] būt.

در حواشی این ترکیب بین پهلوی‌دان اختلاف نظر وجود دارد:


۲) (ارامی: تراکم در کره و آدن هر گروه خوانه‌اند (→ مشکور: ۱۳۴۶: ۱۵۷: ۱۳۴۶: ۱۵۷)

٪ در میانگین گیل (کرستین سی: ۱۳۸۱: ۱۱۷) برای نسمات مفصل درست نداشته‌اند.

امکاناتی که توجه به ترکیبات گیل-پمودیگ (gīl-pāmōgīh) و جام خاک، ترکیب گیل-پمودیگ (gīl-pāmōgīh)

پیکر گلی می‌تواند به معنی پیکر انسان باشد; بعنی فرآمد از دی‌کرد در پیکر انسان از کاوس جدای

شد. همان‌گونه که فرآمد در شکل مرغ وارگنا (Vāraghna) در سه نویس از جمشید جدای شده

به مهر، گرشاسب و فردود می‌پیوندد (بشت: ۱۹: ۸۸- ۳۸؛ دی‌کرد: ۷: ۱۳-۷۲). همچنین
فره زردهشت به شکل آتش به مادر او می‌پیوندد (دبیرکرد: 7). فره در پیکر میش نیز جلوه‌گر می‌شود. به اردشیر یکانکی می‌پیوندد (کارنامه اردشیر پاپکان: 83). این است که کاخ فره در پیکر انسانی gil-karpa آن است که گاهی فره در پیکر انسانی آن تکه‌ریزه پرای اصطلاح نمایان می‌شود. به‌عنوان مثال در سنگ‌نگاره بیستون، فره در پیکر مردی که در دایره بالداری قرار دارد، پیکر کور سه‌پوش (بیوس، 1375) و در یکی از داستان‌های سعدی مانند در پیکر انسانی به نمایش درآمده است:

آن گاه، از آن دزدان:
یکی دیپه‌پر (ناظر شاهی) برسر نهاد
و جامه شاهوار بر تنه کرد
... آنها که قیصر آمری‌می‌بود
زنده‌کرد و به او چنان گفت:
ای قیصر بیدار شو، بیدار شو و مهراست!
(Henning، 1945: 478–479، 142، 138)

در شاهنامه نیز بهرام چوئین پیکر خود را در پیکر زنی زیبا که برخاسته نشته است، می‌بیند:
بر آن تخت فرشی ز دیبای روم
همه پیکر کش و زر بر بوم
به بالای سرو و به رخ چون بهار
ننشته بزو بزر زنی تاج‌دار
(فردوسی، 1386: 1436–1435/ 585/ 1375، 1436–1435)

پیکر گان این زن را پیکر بخت بهرام چوئین می‌دانند:
گفته‌کننده کان پیکر بخت بهرام بود
که بس خوب بر تخت و پدرام بود
(هامان: 7/ 592/ 1509، 1436–1435)

در آثار عالی‌فهی نیز آمده که فره (پیکر) در پیکر انسان زیبایی رنگارنگ و رنگ‌آمیزی که
دسته‌ای سوسن به دست گرفته و بر گاو سپیدی با تزیین‌های هفت گوهر سوار است، بر
جمشید آشکار می‌شود (پیروینه، 1347: 247). گذشت به فرده و باخت، خواب و میانوی باد نیز در
پیکر مرد (mard kirb; mard ēwēnag) در زمین آشکار می‌شوند (وزیگه‌های زادسپرم)
اصطلاحی است برای با gil-paymōḡīh gil-karpa
در معنی پیکر آسان به کار رفته است.
از آنجا که وزن جامه با استحکام بر روی آسان به آسان و پیشگاه اهورامزدا در پیوند است،
بررسی این آموزه می‌تواند تأییدی بر معنا جامه (می‌تواند کالبد) باشد.
در نخستین نمونه عروج آسان به آسان، این آساده‌ست: هنگامی که گشتاسب در
پذیرفتن دین به پادشاهی می‌کند، زندگی با خوردنن جامه منگ به گشتاسب، روان و را
از تنش جدا کرده و به آسان می‌فرستد تا سرورش خویش را در بهشت بیندی (دیکنرد: 4).


از آن شاهنشاه، خورده شاه گشت
تنش خفته سمروز برسان مست
روانش به میتو شد ازبرست
(نزارت: نامه: 1167-1185)

نمونه برجزسته دیگر، عروج اردواریاف به آسان است. هنگامی که اردواریاف می‌خواهد به
آسان برود، جامه‌های منگ را می‌نوشند. روان از تنش جدا می‌شود و او هفته شبانه‌روز به
آسان (دوخز، همیستان و بهشت) می‌روید. در این هفته شبانه‌روز خواهران اردواریاف
گرداگرد تن برجای مانده ویرافت در زمین آتش روش می‌کند تن از اهریمن و دیوان در تن او
نفوذ نکنند و پس از هفته شبانه‌روز روان ویرافت بازگشته و در تن وارد می‌شود (اردواریاف-نامه: 1167).

همچنین زمانی که پیکر گریتاب به خواب هزاران ساله فروفرته و روان از تنش جدا شده،
99999 فروره از تن او پاسبانی چنند می‌کند تا دیوان به تن او آسیبی نرساند (یشیت: 161). میتوی
خرد: 20، 18 و هنگامی که پیکر کیومرث در دره البرز فروی افتاد، اهریمن و دیوان در اندیشه
ازبین می‌برد پیکر او هستند. امشاسبندان از پیکر کیومرث نگهبانی کرده و به برکه با اهریمن و
بَّیَث [یَمَک]: یَماگ / یَماک-َی دَه کَه
از کتاب هفتگم دین‌کرد به ماجرای به آسمان، رفتند، دیوان می‌پردازند، ۱—۲۴؛ روابط داراب‌هرمزدیار، ۱—۲۵۶—۲۵۷.

علاوه بر این کار و کردار دیو نیز، منتقد به یک مردمان پس از جدایشان روانی از تین

بنابراین با توجه به این نمونه‌ها زندگی نیز، برای عروج به آسمان تین (جامه) خود را به
زمین گذاشته و با روان خود همراه با میان‌ی انسانی به یادگاراه اهرام‌زدا رفت‌وآمد. در
همگام بازگشتی روان دیوانی از یادگاراه اهرام‌زدا نیز، طبیعی است که در جزیی از انجامی در کتاب
پیکر (جامه) از نمایانی باشد تا تنواند در پیکر زدنیت نوغه کند؛ زیرا اهمیت و استعارانی در
زمان بیرونیکنن روان از تین آدمی تالا از کنندا تا در تن و پیکر یا نفوذ کرده و آن را تباه
کننده.

نتیجه‌گیری

واژه «جامه» در جمله‌ای این جامه که می‌بردی، (barēh
وژه را بهصورت جامه (لباس) و جام (ظرف) معنی کردند. با توجه به بررسی ریشه‌شناسی
tاریخی و کاربرد واژه «جامه» و شکل‌های کنور آن، «جامه» در زبان گورانی در این یکی از
کاربردهای گسترده این واژه در مجموعه‌های گرایانی به معنای تن، پیکر و چالات انسانی است که روح
وروان در این ظاهر می‌کند و در هنگام عروج و مرگ، روان از جامه جدا می‌شود. با توجه به
این دریافت ترکیب جامه کل / جامه خاکی (gil-paymōgī) از کتاب هفتگم دین‌کرد برای
است با اصطلاح «جام خاکی» است (جام خاکی) به معنی پیکر انسانی در گورانی. همچنین
و ترکیب ناشناخته (gil-karpā) در کتاب نه دین‌کرد می‌نویسد با
معنای پیکر انسانی برابر باشد. بنابراین در این جمله دین‌کرد، جامه به معنای تن، پیکر و چالات
است. علاوه بر این با توجه به نمونه‌های عروج انسان به آسمان، زندگی نیر در هنگام عروج,
جامه (تن) خود را به زمین گذارد. از هنگام بازگشتی روانی به زمین، در جزیی از انجامی
را می‌بیند که در کتاب جامه‌اش نشسته تا به پیکر بدن روانی از تین و چالات آن را تباه.

شماره توم
1- می توان به توانهای زیر اشاره کرد:
- دوره بهلوی (سده دوم و سوم هجری) (Mokri، 1387: صفحه 54؛ گنجینه باری: 1387)
- دیوان کوره / نامه سرهجمان (سده هفتم و هشتم هجری) (Mokri، 1387: صفحه 54)
- حسینی، (1387، 1383)
- چراغپرور (احتمالا سده دوازدهم هجری) (گوریانی، 1383)
- پرنکر این جامع را نمادی از رهاکردن جسم و آماده‌شدن برای عروج به عالم بینن گرفته‌است (ببه نقل از: آمورگار، تفضلی، 1375: صفحه 48).

2- ... یوِ ایِتَرْم xumbat haca yámá-pacíkát ... āat mraot ahurō mazdā, ţavat ahmāít yámanām paitinām sairinām ātavat ātare-saokanām hām-bereta dāitīm gātūm avı ava-baraitī (Geldner، 1986: Vendidī, 885).

3- کتاب دوره بهلوی که دارای پانزده سرود است، اثر است که از فرین دوم و سوم هجری به پادگان ماند است. سرودهای این کتاب را بهلو حمی و پاریان سروده‌اند. کلیه سرودهای این کتاب، در مکی است (صفحه 54؛ گنجینه باری: 1383: صفحه 54) و همچنین نک: (1384، صفحه 54). 

- در واقع «جامه و دچار» در متن گوریانی افرادی است که روان را در بر می‌گیرد. این ظرف باید از ترکیب شکل و قالب در متن بهلوی است که همراه با تن، روان را در بر می‌گیرد. (Bahar، 1380: صفحه 1375: صفحه 54).
- افرادی که هم به‌عهدوسته دارای کالب از تن شده‌اند، آن‌گاه ایشان را ایشان بدهند (مدادپور، 1378: صفحه 44).
شاید آن را نیز به این جهت آنیه نامیده‌اند که همانند ظریفی چهار انسان را در خود جای می‌دهد.

نکته قابل توجه آن است که در کردم و گورانی آنیه نام خامیک/ جامگ/ می‌گویند. جامگ، صورت کهن‌تری است از جامگ (در معناي پیکر و تن) که چهار انسان را دربر می‌گیرد.

6- نامه سرانتاج/ کلام خزائه/ دیوان گوریه (دیوان وزگ): مجموعه کتاب‌ها و رساله‌های اهل حق که در قرن هفتم و هشت هجری تدوین شده، نامه سرانتاج/ کلام خزائه/ دیوان گوریه (دیوان وزگ) نامیده می‌شود. این کلام‌ها به کوشش گورانی تحت تأثیر لهجه‌هایی چون تربیت، کردم کرمانشاهی، کردم مرویانی، کرمانی سنجدی و کلهری به صورت اشعاره به‌هجایی سروخته شده‌اند (سفرزاده، 1375: 20، حسینی، 1322: 4).

7- کتاب حقائق و حقائق با شاه‌نامه حقيقة اثر حاج نعمت الله جهانی آبادی (688-1378 هق) است. این کتاب مفصل ترین تاریخ اهل حق به زبان فارسی و در عین حال شناخت و ادبیات و اصطلاحات کردم و گورانی است (مقامه شاه‌نامه حقیقت).

8- مولو آن را karp-patmōkīh خوانده و به صورت «لباس جسمانی بر تن کردن» معنی کرده است karp-patmōkīh مترادف با gēṭik-patmōkīh و pitā-patmōkīh (Bailey, 1971: 32-33)
کتاب‌نامه

تفصیلی، احمد. (۱۳۷۵). ترجمه زنانه زرتشتی. تهران: نشر چشمه و آویشن، چاپ سوم.

کتاب نهج دینکره. تهران: معین.


بی‌خانی، ابراهیم ریزی بن محمد انجری. (۱۳۷۱). ماه‌الميلادین در الفب. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ دوم.


بوس‌مری (۱۳۸۵). تاریخ کش زرتشتی. ترجمه حمایون صنعتی زاده. تهران: توس. چاپ اول.

بهار، مهرداد. (۱۳۸۰). تاریخ زبان و زبان. تهران: انتشارات توس. چاپ دوم. چاپ دوم.


بهار، پژواز، زرتشتی. (۱۳۳۸). اسفندیاری ایران. به کوشش محمد دربیسی. تهران: طوری.


رورداور، ابراهیم. (۱۳۷۷). یاده‌ها. تهران: اسفندیاری، چاپ اول.

تفصیلی، احمد. (۱۳۴۴). تصحیح و ترجمه سوتیکا و ورشت مانقسم. از دیکرد ۹، پایان‌نامه.

کلاهی نیروی یکسانی و زبان‌های باستانی ایران. دانشگاه تهران: دانشکده ادبیات (چاپ نسخه).

(۱۳۸۰). مینوی خرد. به کوشش زاله آموزگار. تهران: انتشارات توس. چاپ اول.


(۱۳۷۳). حواله‌های با شاهنامه حقیقت. به کوشش نورعلی الیه. تهران: حسینی.


دستنویس ت ۲۵ لف. کتاب چهارم و پنجم دیکست. (۱۳۵۵/۲۵۳۷). گنجینه دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی ۲۵. به کوشش ماندار، شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز.

دستنویس ت ۲۲. کتاب سوم دیکست. (۱۳۵۵/۲۵۳۷). گنجینه دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی ۲۱. به کوشش ماندار، شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز.

دستنویس ت ۵. دیکست. كتاب پنجم تا هفتم. (۱۳۵۵/۲۵۳۷). گنجینه دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی ۲۲. به کوشش ماندار، شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز.

دستنویس کتاب ۲۳. پژوهش‌های از دیکست و در قطعه کرچک از پنجم منت پهلوی و اوستایی (۱۳۵۵/۲۵۳۷). گنجینه دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی ۲۲. به کوشش ماندار، شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز.

دستنویس م/۲۹ موزاپور.


راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۸۲). وردگی‌های زاده‌مرم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. چاپ دوم.

رضی هاشمی (۱۳۸۴). منون شعری و استیزی نرکشی. تهران: انتشارات بهشت. چاپ اول.

زهرا، فیلیپ. (۱۳۸۰). تاریخ و ادبیات ایران و افغانستان. تهران: ترویج و تحقیق زبان، ادبیات و هنر ترویج، انتشارات معاصری. چاپ دوم.


فرهنگ ترکی-فارسی. تهران: سروش. پنجم. صفحه ۱۳۶۱. نوشتارهای پراکنده درباره بیرویه (به حال حق.) تهران: مؤسسه مطالعاتی علوم اسلامی.

گنجینه فارسی. گروز، ویلیام. سید کاظم نیک نژاد. نسخه عکسی به شماره ۷۸۷۶. صفحات ۱۳۸۴-۱۳۸۵. تهران: انتشارات فرهنگ دهخدا. جهان. اول.
 wysokości پلیوری، پیام. کشی از بهشت. وحشیانه. چاب. عکسی از روی مجموعه دستور هرمند. تهران: انتشارات نیوکس ایران.
مشکور، مهدی‌جواد. (۱۳۴۶). فرهنگ مروارده‌های پلیوری. تهران: انتشارات نیوکس ایران.


Bibliotheca Persica Press. pp. 201-475.


